

کابینه باراک اوباما و حدود تغییرات سیاست خارجی آمریکا

باراک اوباما از حزب دمکرات آمریکا، حدود ۴۰ روز دیگر، یعنی از بیستم ژانویه سال ۲۰۰۹ میلادی، بعنوان رئیس جمهور آمریکا، جانشین جرج بوش جمهوری خواه می شود و در رأس دولت آمریکا قرار می گیرد.

پرسش این است که با روی کار آمدن اوباما، سیاست خارجی آمریکا، تا چه حدودی دچار تغییر خواهد شد؟

تبدیلات مفصل انتخاباتی در مندیای جهانی، و مجموعه مطالبی که پیرامون تغییر سیاست خارجی آمریکا پس از بوش، انتشار یافته است، به این انتظار، که با نشستن اوباما بر کرسی ریاست جمهوری، سیاست خارجی آمریکا نیز دچار تغییر خواهد شد، به شدت دامن زده است. هرچند چنین قراری نیست که در اساس سیاست های خارجی دولت آمریکا، تغییری ایجاد شود، چراکه اوباما و امثال او نیز، نمایندگان سیاسی طبقه حاکم هستند و تغییرات مورد نظر این ها نیز از چهارچوب منافع طبقه حاکم، خارج نخواهد بود. اما، ترکیب کابینه اوباما، تعیین هیلاری کلینتون به عنوان وزیر خارجه، ابقاء اربرت گیتس در مقام وزارت دفاع و انتصاب ژنرال جیمز جونز به عنوان مشاور امنیت ملی، که تأثیرات بلا انکار و نقش مهمی در مورد مسائل امنیتی و سیاست خارجی آمریکا دارند، چند و چون این تغییرات، حتا در همان چهارچوب ها و محدوده های تاکتیکی رانیز در اذهان عمومی قویا زیر سؤال برده است!

هیلاری کلینتون، رقیب انتخاباتی اوباما، یکی از حامیان و موافقان جنگ عراق بوده است. وی در جریان مبارزات انتخاباتی، نرمش اوباما در برابر ایران و اعلام آمادگی برای مذاکره بی قید و شرط با جمهوری اسلامی را مورد انتقاد قرار داد. ژنرال جیمز جونز، فرمانده سابق نیروهای آمریکا و ناتو در اروپا، نماینده ویژه کاندولیزا رایس در مسائل امنیتی فلسطینیان، بارها از طرح افزایش نیروهای آمریکائی در عراق، حمایت نموده و ضمن تأکید بر ضرورت پیروزی آمریکا در عراق به هر قیمت، عواقب سنگین استراتژیکی ناشی از ناکامی در جنگ عراق را

در صفحه ۲

نگرانی بانک مرکزی از اوضاع اقتصادی ایران

استناد بانک مرکزی در این گزارش، به داده های آماری صندوق بین المللی پول است که نرخ رشد تولید ناخالص داخلی را در مورد کشورهای واقع در مناطق فوق الذکر، در برخی تا ۱۰ درصد و متوسط آن را ۶ / ۶ درصد ذکر کرده است. اما این نرخ رشد را در مورد ایران ۵ / ۸ درصد، ارائه داده است. همانگونه که در مقدمه می گزارش صندوق بین المللی پول نیز به آن اشاره شده است، این ظاهرا نرخ رشد در کشورهای نفت خیز، ناشی از افزایش قیمت نفت بوده است. لذا در همین حد نیز، نرخ رشد ارائه شده در مورد ایران، واقعیتی که برخاسته از بنیان های اقتصادی باشد، نیست، بلکه نتیجه نوسانات بازار

گزارش بانک مرکزی جمهوری اسلامی از تحولات اقتصادی سال ۸۶، در چهل و هشتمین اجلاس سالانه مجمع عمومی این بانک، بیانگر اوضاع اقتصادی وخیم ایران، پس از گذشت سه دهه از استقرار جمهوری اسلامی است. بر طبق این گزارش، " رشد اقتصادی ایران در سال ۲۰۰۷ از متوسط کشورهای آسیای مرکزی و خاورمیانه و کشورهای نفت خیز نیز کمتر بوده است. در عین حال ایران در سال ۲۰۰۷ در میان کشورهای مورد نظر دارای بالاترین نرخ تورم بوده است. علاوه بر این اختلاف نرخ تورم ایران با کشورهای یاد شده به مراتب از تفاوت نرخ رشد اقتصادی ایران با کشورهای مذکور بیشتر بوده است. "

شانزده آذر نماد مبارزه با استبداد است، نه تکریم ارتجاع و استبداد

شانزده آذر که به پاس گرامی داشت یاد سه دانشجوی مبارز دانشگاه تهران، احمد قندچی، شریعت رضوی و مصطفی بزرگ نیا، به عنوان روز دانشجو نام گذاری شده است، در جامعه و در اذهان توده های مردم، همواره تداعی کننده روز مبارزه و تقابل جنبش دانشجویی با امپریالیسم، ارتجاع داخلی و استبداد حاکم بر کشور است. این ذهنیت، برخاسته از واقعیت عینی مبارزات آزادی خواهانه و ضد استبدادی دانشجویان است که در طول بیش از پنج دهه حقانیت مبارزاتی خود را اثبات کرده است. از این رو جنبش دانشجویی ایران نه تنها در حاکمیت استبدادی نظام پادشاهی گذشته، بلکه در دوران سلطه ارتجاع و استبداد مذهبی جمهوری اسلامی نیز، یکی از سنگرهای مبارزه علیه ستم و نابرابری بوده است.

از آنجایی که جمهوری اسلامی، به رغم همه فشارها، زندان و سرکوبگری که تا کنون بر جنبش دانشجویی اعمال کرده، و به رغم همه ترندها و دسیسه هایی که از آغاز به قدرت رسیدن خود تا کنون در دانشگاه های کشور پیاده کرده است، قادر نشده به اهداف ارتجاعی خود دست یابد، لذا هم چنان در حال برنامه ریزی کردن سیاست های سرکوبگرانه، ارتجاعی و امنیتی علیه دانشجویان و جنبش دانشجویی است.

در این سه دهه، تمام تلاش رژیم بر این بوده تا جنبش دانشجویی را از خصلت مبارزاتی اش تهی سازد، دانشجویان را از مبارزه برای آزادی و برابری باز دارد، از مقاومت در برابر استبداد و ارتجاع مذهبی خارج سازد، و در نهایت، جنبش دانشجویی و به تبع آن شانزده آذر، روز دانشجو، روز نماد مبارزه علیه استبداد را، به روز تکریم ارتجاع مذهبی و تمکین در مقابل جنایت کاران حاکم بر کشور مبدل سازد.

در صفحه ۱۰

بحران مالی جهان و "رژیم های انقلابی" آمریکای لاتین

خود ویژگی های اوضاع در این سال ها، فقدان حضور احزاب پر قدرت کمونیست و کارگری در میان توده های بپا خاسته بود. به این دلیل، این جنبش های اعتراضی، در مبارزه خود برای سرنگونی رژیم های سرکوبگر حاکم و دستیابی به دموکراسی و رفاه اجتماعی، تحت رهبری احزاب رفرمیست و پارلمان نشین قرار گرفتند. در مدتی کوتاه این جنبش های اعتراضی به

درسال های آغازین سده بیست و یکم میلادی، مبارزه میلیونها کارگر و زحمتکش در پیکرشته از کشورهای بخش مرکزی و جنوبی قاره آمریکا علیه رژیم های سرکوبگر حاکم، اعتلا و وسعت نوبنی به خود گرفت. حاصل این مبارزات، سقوط این رژیم ها از اریکه قدرت در بولیوی، اکوادور، کلمبیا، مکزیک، پرو، برزیل و پاراگوئه و انتقال قدرت سیاسی به دست ائتلافی از جریانات موسوم به چپ و میانی بود. یکی از

در صفحه ۴

جنبش کارگری

گفتگوی نشریه کاربا

ناصر پایدار

فعال جنبش کارگری

در صفحه ۵

کابینه باراک اوباما و حدود تغییرات سیاست خارجی آمریکا

هشدار داده است. رابرت گیتس، رئیس پنتاگون، وزیر دفاع جرج بوش و از اعضای مؤثر جمهوری خواهان نیز مواضع تقریباً مشابه به این داشته است. انتصاب این افراد به پست های حساس و تعیین کننده، که وسیعاً مورد استقبال سیاستمداران جمهوری خواه نیز قرار گرفته است، می تواند تأییدی باشد بر ادامه سیاست های خارجی و فعالیتهای امنیتی، که دولت آمریکا در عراق و افغانستان و دیگر نقاط جهان داشته است. بی تردید، انتخاب این افراد، در تعیین مجموعه سیاست های خارجی آمریکا بی تأثیر نخواهد بود، اما انتصابات اوباما و ترکیب کابینه وی، قبل از هر چیز از شرايطی که آمریکا در آن قرار گرفته است و از نیاز دولت آمریکا برای مقابله با چالش های درونی برمی خیزد. بحران شدید اقتصادی و مالی، اوباما را به هم یاری و همکاری با همه گونه عناصر و افرادی، اعم از حزب دمکرات و جمهوری خواه و با عناصر به اصطلاح فرا حزبی و فرا جناحی، واداشته است. بیهوده نیست که از سوی سناتور مک کین جمهوری خواه و رقیب انتخاباتی اوباما، برای کمک به دولت اعلام آمادگی می شود و میان آنها، بیانیه مشترک پیرامون اجرای طرح های اقتصادی و اصلاحات ضروری به امضاء می رسد. بدیهیست که این انتصابات، نه تنها به مذاق بسیاری از دمکرات های ساده لوح و یا آن بخش از مردم آمریکا، که با رأی به اوباما، چشم به تغییر سیاست خارجی دوخته بودند، خوش نیامد، بلکه با حرف های وی در جریان تبلیغات انتخاباتی و وعده هایی که اوباما برای تغییر سیاست خارجی داده بود، مغایر شناخته شد. اما تأثیر اقدام اوباما، دمکرات و انتصابات وی به این خلاصه نشد. اقدام اوباما، بسیار کسانی را که تفاوت های جزئی و سطحی موجود میان دو حزب دمکرات و جمهوری خواه آمریکا را تا حد تفاوت های عمیق و ماهوی امتداد می دهند و بر این خیال بودند که با جایگزینی اوباما، دمکرات، به جای بوش جمهوری خواه، سیاست خارجی دولت آمریکا در عرصه جهان، منجمله منطقه خاورمیانه و بالاخص در مورد جمهوری اسلامی نیز دچار تغییرات اساسی و صد و هشتاد درجه ای خواهد شد، شوکه و مأیوس ساخت. به رغم آنکه اوباما در جریان تبلیغات انتخاباتی، جهت مذاکره بی قید و شرط با جمهوری اسلامی اعلام آمادگی نمود و به رغم این مسأله که پیرامون مناسبات آمریکا و ایران از "یک آغاز تازه" سخن به میان آورده است، اما او در عین حال در آخرین اظهار نظرهای خود، حمایت جمهوری اسلامی از گروه های تروریستی و برنامه های "هسته ای تسلیحاتی" آن را غیر قابل پذیرش خوانده است. اوباما، عواقب دست یابی جمهوری اسلامی به توانائی هسته ای را هشدار داده است و بر تلاش بین المللی برای متوقف ساختن برنامه های هسته ای ایران نیز تأکید نموده است.

این نحوه برخورد، در میان سران جمهوری اسلامی نیز، نسبت به حرف های اوباما پیرامون مذاکره بی قید و شرط و تغییر سیاست دولت آمریکا، قویاً شک و تردید ایجاد کرده است. در همین رابطه، از میان مقامات و مسئولین جمهوری اسلامی، بیش از هر کس، لاریجانی،

که یک دوره، مسئولیت مذاکرات تیم اتمی ایران را برعهده داشته است، بی در پی به اظهار نظر پرداخته است. لاریجانی، در همان حال که اوباما را از "افتادن به چاهی که تیم قبلی اداره کننده امور آمریکا کرده اند" برحذر می دارد و به این موضوع اشاره می کند که شرایط برای ایران و آمریکا تغییر نموده است که باید از آن استفاده شود و خواستار تغییر سیاست آمریکا و پایان سیاست "مهار دو جانبه" می شود، اما در عین حال و با توجه به انتصابات اوباما و موضع گیری های وی در مورد مسأله هسته ای، این موضوع را که اوباما در برابر ایران، "مسیر جدیدی" را پیش بگیرد، ساده اندیشانه می خواند و آن را هشدار می دهد!

البته تردیدی در این مسأله وجود ندارد که سیاست های جرج بوش در خاورمیانه و در مورد افغانستان و جنگ عراق، تا کنون زیان های بزرگی به لحاظ سیاسی و اقتدار نظامی بر آمریکا وارد ساخته است و بنابر این از پاره ای جهات باید تغییر کند. این تغییرات، حال در هر حد و اندازه، اولاً محصول شرایط کنونی و نیازهای یک دولت امپریالیست است و ثانیاً، بطور قطع از چهارچوب منافع اقتصادی و غارتگرانه امپریالیستی خارج نخواهد بود. حتا چنانچه انتصابات و آرایش کابینه اوباما هم به این شکل نمی بود - اگر چه خود این پدیده نیز منطبق بر نیازهای لحظه کنونی دولت امپریالیستی آمریکاست - و فرضاً کابینه اوباما، یک کابینه یک دست و همه از اعضای وفادار حزب دمکرات آمریکا می بودند، اما باز هم قرار نبود، تغییری در ماهیت دولت آمریکا و جوهر سیاست های آن ایجاد شود و دولت آمریکا، از یک دولت جنگ طلب و تجاوزگر، فرضاً به یک دولت صلح جو و صلح طلب تبدیل شود. بنابر این، سیاست ها و روش های برخورد دولت اوباما به مسائل خارجی، منجمله در مورد ایران، می تواند از جهاتی با آن چه که در زمان بوش وجود داشته است متفاوت باشد و عین سیاست ها و روش های وی نباشد. اما این روش ها و سیاست ها هر چه باشند، جدا از منافع و سیاست های امپریالیستی نخواهند بود. پیروزی دمکرات ها در آمریکا، متضمن هیچ تغییری در ماهیت دولت آمریکا و به تبع آن، متضمن هیچ تغییری در مضمون و ماهیت سیاست های آن نیست. شاید کسانی چنین تصور کنند و یا بخواهند این فکر را القاء کنند که حزب جمهوریخواه جنگ طلب است و حزب دمکرات آمریکا مخالف جنگ و صلح طلب؟! شاید کسانی بر این باور باشند که در هیأت حاکمه آمریکا، جناحی به نمایندگی امثال بوش و مک کین به رهبری حزب جمهوریخواه، طرفدار جنگ و تجاوز و توسعه طلبی اند و جناح دیگر به نمایندگی امثال اوباما و به رهبری حزب دمکرات، میراً از این خصوصیات اند و صلح طلب؟! اما این ذهنیات و تصورات، هیچ انطباقی با واقعیت های موجود ندارند. دو حزب یاد شده و جناح های حاکمه در آمریکا، علی رغم هرگونه اختلاف و تفاوتی که در جزئیات داشته باشند، هیچ فرقی در جنگ افروزی، توسعه طلبی و تجاوزگری با هم ندارند. از قضا، بزرگ ترین جنگ ها و تجاوزگری ها و فجیع ترین جنایات

بشری را امپریالیسم آمریکا زمانی مرتکب شده است که دولت در دست دمکرات ها بوده است. نمونه اش صدور دستور حمله به کوبا و یا جنایات دولت آمریکا در ویتنام و کشتار مردم زحمتکش آن در زمان ریاست جمهوری کندی و دولت دمکرات هاست. جنگ و تجاوزگری و توسعه طلبی، در ذات امپریالیسم است و دولت هایی که سر کار می آیند، نماینده امپریالیسم آمریکا می باشند و باید به این وظیفه عمل کنند. این وظیفه را یک روز، نمایندگان امپریالیسم در حزب دمکرات و جناح هار آن پیش می برند، روز دیگر نمایندگان امپریالیسم در حزب جمهوری خواه و جناح هارتر امپریالیسم!

خلاصه آنکه، در سیاست خارجی اوباما و ارتجاع امپریالیستی، در مقایسه با دوران بوش، می تواند و ممکن است تغییراتی بوجود بیاید، در برخورد به معضلات عراق و افغانستان و کل مسائل خاورمیانه، می تواند و ممکن است روش های دیگری اتخاذ گردد، نحوه برخورد ارتجاع امپریالیستی با معضل هسته ای ایران و ارتجاع اسلامی، می تواند و ممکن است دچار تغییر شود و در موضوع اخیر، شیوه ها و روش های دیپلماتیک به فرض پر رنگتر شوند. این حدود از تغییرات اما، حلال هیچ معضل اساسی نخواهند بود و بان، هیچ گرهی از کار ارتجاع امپریالیستی و ارتجاع اسلامی، گشوده نخواهد شد.

کمک های مالی

مهران بندر	۳۰ دلار
لاکومه	۵۰ دلار
صدای فدائی	۵۰ دلار
نرگس	۱۰ دلار
نفسیه نصری	۱۰ دلار
دمکراسی شورائی ۱	۱۰۰ دلار
زنده باد سوسیالیسم	۲۰ دلار
زنده باد سوسیالیسم	۳۵ دلار
زنده باد سوسیالیسم	۲۵ دلار
سوئیس	
شورا	۱۰۰ فرانک
اشرف	۱۰۰ فرانک
ایران	
احمد شالمو	۲۰۰۰ تومان
رفیق حمید مومنی	۳۰۰۰ تومان
رفیق بیژن جزنی	۵۰۰۰ تومان
آلمان	
رفیق رشید حسنی	۱۰ یورو
رفیق قصاب آزاد	۱۵ یورو
Ahmet Kaya	۱۰ یورو
رفیق ایوب ملکی	۱۰ یورو
رفیق رحیم حسنی	۱۰ یورو
رفیق کرامت دانشیان	۱۵ یورو
بدون کد	۱۰۰ یورو
انگلیس	
نظم شورائی	۳۰ یورو
نظم شورائی	۳۰ یورو
دانمارک	
مرضیه احمدی اسکونی	۱۰۰ کرون
صمد بهرنگی	۱۰۰ کرون
هلند	
بدون کد	۱۵۰ یورو
فرانسه	
رادیو دمکراسی شورائی	۲۵۰ یورو

نگرانی بانک مرکزی از اوضاع اقتصادی ایران

نفت بوده است. در عین حال صندوق بین‌المللی پول، متوسط نرخ تورم را در آسیای مرکزی و خاورمیانه در سال ۲۰۰۷، ۶ / ۸ درصد اعلام کرده است و حال آن که بانک مرکزی نرخ رسمی تورم را در ایران، در همین سال ۴ / ۱۸ درصد می‌داند، یعنی بیش از دو برابر متوسط نرخ تورم در تمام منطقه خاورمیانه و آسیای مرکزی.

اما چرا اوضاع اقتصادی در ایران، در مقایسه با اغلب کشورهای منطقه خاورمیانه، آسیای مرکزی و حتی آفریقا که مجموعاً بخش عقب مانده تر جهان سرمایه داری را تشکیل می‌دهند، چنان وخیم است که بانک مرکزی جمهوری اسلامی نیز نگرانی خود را از ادامه این وضعیت ابراز می‌دارد.

واقعیت این است که اقتصاد سرمایه‌داری ایران، به رغم این که ظاهراً در برخی مقاطع، آن هم کوتاه مدت، بهبودهایی در شاخص‌های تولید نشان داده است، اما تا به امروز نتوانسته است از بحران رکود - تورمی مزمی که از سال ۱۳۵۵ آغاز گردید، رهایی یابد.

نمی‌توان علت تداوم این بحران را توضیح داد، مگر آن که ویژگی‌های این سرمایه‌داری را بازشناخت. اقتصاد ایران همچون هر کشور سرمایه داری دیگر، جزئی لاینفک از نظام جهانی سرمایه‌داری است و ادغام شده در بازار جهانی سرمایه. بنابراین، توضیح و تبیین وضعیت اقتصادی و از جمله تداوم این بحران مزم، مطلقاً جدا و منفک از نقش و جایگاه سرمایه‌داری ایران، در نظام جهانی سرمایه‌داری ممکن نیست. در این نظام، سرمایه‌داری ایران، در همان جایگاهی قرار ندارد که مثلاً آمریکا، کشورهای اروپایی، ژاپن و امثالهم قرار دارند. ایران در این نظام، در زمره آن عناصر و حلقه‌های ضعیف‌تر سیستم جای گرفته است که بخش عقب‌مانده‌تر جهان سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهند. این خود، توضیح دهنده نقش و جایگاه سرمایه‌داری ایران در بازار جهانی سرمایه و تقسیم کار آن است. در این بازار، اصلی‌ترین وظیفه ایران، تامین انرژی لازم برای کشورهای جهان از طریق تولید و صدور نفت است. لذا نفت از چنان نقشی در اقتصاد داخلی برخوردار می‌گردد، که بدون آن همه چیز فرو می‌پاشد. چرا که نه فقط درآمد حاصل از نفت، بخش عمده‌ی تامین منابع دولت را در بودجه جاری و عمرانی تشکیل می‌دهد، بلکه یکی از منابع تامین مالی و ارزی صنایع نیز هست. اما رشد صنعت نیز در این‌جا تابعی‌ست از جایگاه سرمایه‌داری ایران در بازار جهانی سرمایه. از این رو، عمدتاً وابسته است به صدور سرمایه از سوی کشورهای پیشرفته تر، در اشکال مختلف آن، سرمایه استقراری، سرمایه مولد، به‌همراه تکنولوژی‌ها و خدمات مرتبط با آن‌ها.

با در نظر گرفتن این واقعیت وجودی سرمایه‌داری ایران، کارکرد به اصطلاح نرمال آن در چارچوب این سیستم، تنها در شرایطی امکان‌پذیر است که اختلالی در این روابط رخ ندهد. چیزی که در دوران استقرار جمهوری اسلامی مدام با اختلال روبه‌رو بوده است. تا جایی که به صدور نفت برمی‌گردد، در طول

این سه دهه، بدون این که تحول قابل ملاحظه‌ای در این رشته صنعت رخ داده باشد، جمهوری اسلامی به حسب مقتضیات بازار، در آمدی داشته و آن را هزینه کرده است، بدون این که درآمد هنگفت صدها میلیارد دلاری این سال‌ها، نقش قابل ملاحظه‌ای در سرمایه‌گذاری و توسعه اقتصادی، در همان معنا و برداشت سرمایه‌داری آن وجود داشته باشد. اما معضل اصلی در این بوده است که جمهوری اسلامی، بنا به خصلت مذهبی خود، با ایجاد موانع و تضادهای جدی، خود به عاملی در جهت تشدید رکود و تورم تبدیل شده است. در ظاهر امر چنین به نظر می‌رسد که نباید چنین باشد. چرا که جمهوری اسلامی، یک دولت سرمایه‌داری است و پاسدار منافع طبقه سرمایه‌دار. در عین حال انواع و اقسام تسهیلات و امتیازات را به سرمایه‌داران برای کسب سودهای هنگفت ارائه داده است. در واقعیت اما سرمایه‌گذاری‌های کلان، در بخش مولد، در هر کشور سرمایه‌داری مستلزم یک ثبات نسبی است به‌نحوی که سرمایه در دراز مدت احساس امنیت کند. در ایران، با وجود تمام تسهیلات و تضمین‌هایی که جمهوری اسلامی به سرمایه‌داده است، این احساس امنیت و ثبات نسبی وجود نداشته و ندارد. از همین روست که بخش بزرگی از سرمایه‌های حتماً داخلی، در بخش بازرگانی و خدمات به جریان افتاده است که اگر سرمایه سریع است و نرخ و حجم سود بالا. این خود، عاملی است که هم به رکود تولید دامن زده و هم نرخ تورم را افزایش داده است. اما صدور سرمایه‌های بین‌المللی با حجم بالا به ایران نیز که نیاز برخی رشته‌ها به ویژه در بخش نفت و پتروشیمی و با صنایع مهم دیگر است، در طول این سال‌ها، به علت همان موانعی که پیش از این به آن‌ها اشاره شد، محدود مانده است. با تشدید تضادهای بین‌المللی جمهوری اسلامی و تحریم‌هایی که علیه آن اعمال می‌شود، دامنه این صدور سرمایه، بیش از هر زمان دیگر محدود گشته است. در نتیجه این تضادها حتماً برخی از رشته‌های صنعت که وابسته به صنایع کشورهای دیگر اند، نظیر خودروسازی‌ها، تحت شرایط خاص حتماً می‌توانند تعطیل شوند. یک نمونه آن، مدتی پیش در ارتباط با کره جنوبی پیش آمد. در پی رای کره جنوبی در شورای امنیت علیه جمهوری اسلامی، حکومت اسلامی تصمیم گرفت که روابط اقتصادی خود را با کره جنوبی قطع یا محدود کند، اما چون این مسئله منجر به تعطیل دو کارخانه خودرو سازی می‌شد، به ناگزیر از این تصمیم منصرف گردید. بنا بر این، اقتصاد سرمایه‌داری ایران به علت مجموعه‌ای از تضادها و موانع، نتوانسته است در طول این سال‌ها با افزایش قابل ملاحظه حجم سرمایه‌ها در تولید، از رکود مزم نجات یابد. و از آنجایی که قدرت تولیدی جامعه در چنان حد نازلی قرار دارد که نمی‌تواند پاسخ‌گوی نیازهای معیشتی مردم باشد، بالنتیجه بهای کالاها نیز مدام افزایش یافته است. بخش عمده‌ی تورم در ایران، نتیجه همین مسئله است که همراه با سیاست‌های اقتصادی بی‌ثمر دولت برای غلبه بر رکود، چنان ابعادی به تورم و نرخ رشد آن داده است که ایران را در زمره سه تا پنج کشور جهان قرار

داده که بالاترین نرخ تورم را دارند. حالا که در سال گذشته، اوضاع اقتصادی جمهوری اسلامی، بر اساس مهم‌ترین شاخص‌های ارائه شده از سوی بانک مرکزی و صندوق بین‌المللی پول، خراب‌تر از متوسط کشورهای آسیای مرکزی، خاورمیانه و کشورهای نفت‌خیز بوده است، چشم‌انداز اوضاع در سال جدید که بحران اقتصادی جهان وسعت گرفته است، درآمدهای نفتی دولت از نیمه دوم سال ۸۷ مدام کاهش یافته و بحران بین‌المللی رژیم نیز تشدید شده است، چگونه خواهد بود؟

احمدی‌نژاد در گفت و گوی تلویزیونی اخیر خود گفت: "با توجه به این که اقتصاد ما درون‌زا است، با دوراندیشی مدیران کشور در اقتصاد جهانی هضم نشدیم، حجم مبادلات ما با اقتصاد جهانی زیاد نیست. به همین دلیل آسیب‌پذیری ایران از این بحران تقریباً صفر است. وضع ارزی کشور هم بسیار مطلوب و از این لحاظ حتماً برای سه سال آینده اگر قیمت نفت به صفر هم برسد، نگرانی نداریم." معاون ارزی بانک مرکزی هم اعلام کرد که "در حال حاضر میزان ذخایر ارزی کشور از ۸۰ میلیارد دلار گذشته و سال آینده پاسخ‌گوی تمام نیازهای ارزی کشور خواهد بود. نرخ رشد تولید هم در سال جدید ۷ درصد پیش‌بینی می‌شود." پس عجلان ما معاون ارزی بانک مرکزی، سه سال احمدی‌نژاد را به یک سال کاهش می‌دهد و آشکار می‌سازد که تمام این اظهارات تبلیغاتی‌ست و ربطی به واقعیت اوضاع اقتصادی در ایران ندارد.

واقعیت قضیه این است که با گسترش بحران اقتصادی جهان، کشورهای عقب‌مانده‌تر که اغلب آن‌ها منابع درآمدشان عمدتاً وابسته به صدور مواد خام و کشاورزی‌ست، تولید و صادرات صنعتی آن‌ها محدود است و قدرت رقابت را در شرایط سقوط قیمت‌ها ندارند، با لطمات شدیدتری روبه‌رو می‌شوند. این تأثیرات برای کشوری نظیر ایران که حدود ۶۰ درصد منابع بودجه عمومی دولت وابسته به نفت است، روند ادامه تولید در صنایع، نیازمند دریافت اعتبارات ارزی کلان برای واردات مواد خام و اولیه و کالاهای واسطه‌ای است و حتماً بخش مهمی از مایحتاج غذایی روزمره مردم وارداتی‌ست، بسیار شدید خواهد بود. این است مختصات آن اقتصاد به اصطلاح "ارون‌زایی" که احمدی‌نژاد از آن سخن می‌گوید. برای این که واقعیت بهتر دانسته شود، اشاره کنیم که بر طبق آمار ارائه شده از سوی صندوق بین‌المللی پول واردات ایران در سال ۲۰۰۷ معادل ۵ / ۶۹ میلیارد دلار بوده است. بانک مرکزی در گزارش خود این رقم را ۵۶ میلیارد دلار اعلام کرده است که واقعیت ندارد. در همین سال، ارزش کل صادرات نیز از سوی همین صندوق، ۷ / ۹۸ میلیارد دلار برآورد شده است. بانک مرکزی می‌گوید که تنها ۱۵ میلیارد دلار از ارزش کل صادرات، مربوط به صادرات غیر نفتی بوده و بقیه آن ناشی از صادرات نفت است.

با این اوصاف، می‌دانیم که تا این لحظه بهای نفت به یک سوم کاهش یافته است. لذا اگر سقوط بیش‌تری در بهای نفت رخ ندهد، کل درآمد دولت از فروش نفت در سال جاری لاقلاً به نصف کاهش خواهد یافت. رئیس بانک مرکزی پیش‌بینی می‌کند که در سال جاری ۵۴ میلیارد

بحران مالی جهان و "رژیم های انقلابی" آمریکای لاتین

عامل مهمی در حیات سیاسی کشورهای این منطقه تبدیل شدند. اتکاء این جنبش‌ها به احزاب سیاسی متعلق به ائتلاف میانی شهر های بزرگ، نقطه پایان حضور مستقل این جریان‌ها به مثابه نمایندگان توده های ناراضی ائتلاف زحمتکش نیز بود.

بهرغم تفاوت های آشکار در سطح رشد نیروهای مولد و آرایش سیاسی طبقاتی این کشورها، دولت های تازه به قدرت رسیده ادعا کردند که با سیاست های نئولیبرالی قطع رابطه کرده و شکل نوینی از رشد اقتصادی و سیاسی را در پیش خواهند گرفت. مدل اقتصادی آنها "دولت-بازار" بود که می‌بایستی ضامن حفظ "تنوع فرهنگی و عدالت اجتماعی" و نقطه پایانی بر "بازار آزاد مبتنی بر نئولیبرالیسم" باشد. ادعا می کردند که باید در آرژانتین "اجتماعی شدن"، در بولیوی "انقلاب دموکراتیک و فرهنگی"، در اکوادور "سوسیالیسم قرن بیست و یکم" و در برزیل "رشد بر پایه مسئولیت دو جانبه" و "عدالت اجتماعی" تحقق پیدا کند. در برزیل و اکوادور باید به تبعیض قومی و استثمار "بومیان" پایان داده شود و حاکمیت گروه های قومی بومی بولیوی با برقراری خودگردانی منطقه ای تضمین گردد. بازارهای مشترک منطقه ای باید جای وابستگی اقتصادی به بازارهای غرب و آمریکا را می‌گرفت و هدف دولت، قرار بود ایجاد "فرصت های یکسان اجتماعی"، "افزایش عادلانه دستمزدها، قرار دادن وام و اعتبار آسان و ارزان در دسترس عموم، افزایش هزینه های رفاهی، به‌ویژه در رابطه با سالمندان و کودکان" باشد. کار به جایی رسید که دولت اکوادور خود را "مدل سوسیالیسم قرن بیست و یکم" خواند. این، گوشه ای از ادعاهای رهبران و مدافعین این رژیم ها در زمان کسب قدرت و رقابت با احزاب حاکم طرفدار نئولیبرالیسم در اوایل سده بیست و یک میلادی بود.

اکنون پس از گذشت نزدیک به ۱۰ سال از این تحولات، اوضاع ایستادن حوادث جدیدی است. پایه های اقتصادی ائتلاف های سیاسی حاکم به لرزه افتاده است. بحران مالی که اقتصاد جهان را با رکود و ورشکستگی روبرو نموده، رفته، رفته به آمریکای لاتین رسیده است. دوران پیش رو، دورانی از رکود عمیق اقتصادی، بحران های مالی، تعطیلی و ورشکستگی بازار های سهام، افزایش جهش وار قیمت ها، کاهش ارزش برابری ارزهای داخلی، افزایش میلیونی بیکاری، کاهش درآمد ها، گسترش فقر و بی‌ایندگی و تشدید تضادهای طبقاتی خواهد بود. عواقب این بحران، از دولت "دست راستی" کلمبیا گرفته تا دولت های "سوسیالیست" در شیلی و برزیل، و از دولت های "چپ‌میانه" در بولیوی و اکوادور تا رژیم "چپ‌گرای" ونزوئلا به رهبری هوگو چاوز را به یکسان مورد تهدید قرار داده است. هر چند جای تعجب نیست اگر دولت های "دست راستی" نظیر مکزیک، کلمبیا، پرو، اروگوئه، جمهوری

دومینیکن، پاناما، گواتمالا و السالوادور، که با گردن گذاردن به سیاست های نئولیبرالی دیکته شده از سوی موسسات مالی امپریالیستی نظیر بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در تاروپود شبکه وابستگی به آمریکا در اسارت به سر می‌برند، دستخوش نتایج فاجعه‌بار بحران کنونی گردند، اما سوال این است که چرا دولت های خود را "انقلابی" دانسته و ادعای "قطع وابستگی به آمریکا" و "جدائی از مدل نئولیبرال" را دارند، نیز باید مورد لطمه بحران کنونی قرار گیرند؟ چرا باید اقتصاد کشورهایی که زمانی خود را "رژیم های انقلابی" و "دموکراسی پسا نئولیبرالیسم" خوانده و می‌خواستند "بدعت گذار" "مدل نوینی" از اقتصاد غیر وابسته به امپریالیسم آمریکا باشند، تحت تاثیر بحران جهانی قرار گرفته و وضعیت اقتصادی این کشور ها روز به روز وخیم تر گردد؟

سرایت بحران مالی از آمریکای شمالی و اروپا به کشورهای مرکزی و جنوبی قاره آمریکا، به روشنی نشانگر پوچی ادعای "عدم وابستگی اقتصادی" این دسته از کشورهای آمریکای لاتین است. حال که بحران، موجودیت این دولت ها را به خطر انداخته، رهبران این کشورها برای توجیه وضع موجود، دور راه در پیش گرفته اند. یا بی‌اعتنائی مطلق و سکوت در مقابل واقعیات و یا تلاش برای مقصر جلوه دادن سرمایه های سوداگر در بازارهای مالی آمریکا. اما برای نشان دادن دلایل بروز این بحران نیازی نیست که انگشت اشاره را به سوی خارج از مرزها برگردانیم. هیچکدام از رهبران این کشورها نه می‌خواهند و نه می‌توانند به تناقضات ساختاری و ریشه‌ای مناسبات اقتصادی موجود اشاره کنند. آنها نمی‌گویند که ادعا هایشان مبنی بر "تغییرات انقلابی" و "ساختمان سوسیالیسم قرن بیست و یکم"، هیچ ربطی به سوسیالیسم نداشته و تنها تبلیغاتی بی پایه و اساس برای جلب حمایت توده ها بوده است. آنها نمی‌گویند که سرایت بحران مالی از آمریکا و اروپا به آمریکای لاتین، نتیجه بلا واسطه و ناگزیر سرمایه داری در این کشورها و بعضاً حتا ادامه سیاستهای اقتصادی نئولیبرالی است.

دولت های حاکم به‌رغم عبارت پردازی پیرامون "سوسیالیسم قرن بیست و یکم" در ونزوئلا، بولیوی، اکوادور و نیکاراگوئه، "مدل مستقل" در برزیل و مدل "سوسیالیست" در شیلی و اروگوئه، با کمی تعدیل همان ساختار اقتصادی و سیاسی نئولیبرالی به ارث رسیده از رژیم های گذشته را حفظ کردند. آنها حتا نتوانستند بر یکی از نقاط ضعف عقب ماندگی کشور خود که اتکا به صدور مواد خام معدنی و محصولات کشاورزی بود، غلبه کنند. روشن بود که دیر یا زود این وابستگی مالی به قیمت های بازار جهانی زمینه ساز بروز مشکلات جدی خواهد شد. سرانجام هم گسترش و تعمیق بحران در سال ۲۰۰۸ کاهش تقاضا در بازارهای جهانی را به همراه داشت که در ادامه، پایه های اقتصادی تمام کشورهای

جهان را به لرزه درآورد. آمریکای لاتین هم از این قاعده مستثنا نبود. در اینجا هم به یک باره درآمد های دولت های "انقلابی" کاهش چشمگیر یافت، ارزش پول این کشورها در مقایسه با ارزهای معتبر جهانی کاهش یافت و سرمایه های بین المللی در وحشت از زیان و ورشکستگی راه فرار از بازارهای بی ثبات این کشورها را در پیش گرفتند. کاهش سرمایه گذاری در صنایع "صادراتی" موجی از بیکاری در این کشورها را در پی داشت.

در شرایط کنونی، ایجاد بازارهای مشترک منطقه ای و سازمان های همکاری اقتصادی هم دیگر چاره ساز معضلات اقتصادی کشورهای این منطقه نیست. "تولید" برای "فروش" در بازار جهانی موتور محرک رشد اقتصادی در اغلب این کشورها بوده و در نتیجه فروش کالا ها در بازارهای مشترک منطقه ای با قیمتی ارزان تر از بازار جهانی، جذابیتی نخواهد داشت. همه دولت ها در تلاشند تا نرخ سود سرمایه را با تولید برای بازار جهانی افزایش دهند. پیشبرد این سیاست، علاوه بر پر کردن جیب سرمایه داران و افزایش ثروت آنها، موجب تقویت بیش از پیش نفوذ سیاسی آنها و رشد جریان‌ها و احزاب دست راستی شده است.

تمام اقدامات این دولت های به اصطلاح "انقلابی"، به موازات ادامه سیاست های اقتصادی "نئولیبرال"، اجرای برخی اصلاحات جزئی رفاهی از جمله پرداخت ماهیانه مبلغ 30 دلار به 10 میلیون خانوار زحمتکش برزیلی، که زیر خط فقر در اعماق گرسنگی و محرومیت روزگار می‌گذرانند، پرداخت "حق بیکاری" معادل ماهیانه مبلغ 50 دلار در شیلی، "اشاعه فرهنگ بومی" در ونزوئلا و افزایش ناچیز هزینه های رفاهی با هدف پی ریزی به اصطلاح ساختمان "سوسیالیسم قرن بیست و یکم" در اکوادور بود. همه این اقدامات جزئی در چارچوب سیاسی و اقتصادی مناسباتی انجام می‌گرفت که عناصر لازم برای ادامه سیاست های نئولیبرالی اقتصاد را در خود جای داده است. ادامه این سیاست های رفاهی مشروط به گسترش تولید برای بازار جهانی و رشد بورژوازی داخلی بود. با تعمیق ورشکستگی اقتصادی و گسترش بحران مالی، زمانی که دولت و ادار به صرفه جویی در بودجه شد، پیش از همه همین هزینه های جزئی رفاهی و مبارزه با فقر را حذف کرد.

ادعای رهبران این دولت ها مبنی بر قطع رابطه با بازارهای آمریکا از طریق تعمیق وابستگی به بازارهای آسیا - چین، کره، ژاپن و هند - و ایجاد قطب های جدید تجاری - برزیل، روسیه، هند و چین - تنها سرابی بیش نبود. هیچ یک از کشورهای آمریکای لاتین هرگز نتوانسته و نمی‌توانند با حفظ مناسبات سرمایه داری با بازارهای مالی جهان "قطع رابطه" کنند. این بخش از جهان سرمایه داری هم، تنها بخشی از زنجیره جهانی اسارت مالی بود. زنجیره ای که حیات اقتصادی این کشورها را به اقتصاد آمریکا و اروپا متصل می‌سازد.

این دولت ها نه در سیاست صادراتی "نئولیبرالی" رژیم های پیشین تغییری داده و نه تلاشی جدی در توزیع عادلانه تر ثروت با همان درک و

جنبش کارگری گفتگوی نشریه کار با ناصر پایدار فعال جنبش کارگری

به منظور درج دیدگاه‌های مختلف پیرامون مسائل و مشکلاتی که جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های اجتماعی با آن روبروست، نشریه کار در نظر دارد گفتگوهای با فعالین سیاسی و صاحب نظر در این زمینه داشته باشد. این گفتگوها، به تدریج در نشریه کار درج خواهند شد. متنی را که در ذیل ملاحظه می‌کنید، گفتگوی نوشتاری نشریه کار با ناصر پایدار، فعال جنبش کارگری، پیرامون جنبش کارگری می‌باشد. با سپاس از ناصر پایدار، این پرسش و پاسخ را با هم دنبال می‌کنیم.

نشریه کار - وضعیت مبارزات و مطالبات کارگری در حال حاضر چگونه است، و چشم انداز شادمانی این مورد چیست؟

ناصر پایدار - مطالبات روز کارگران به شدت پائین و انعکاس حالت مستأصل و فلاکت باری است که جنبش کارگری ایران در شرائط خاص روز دارا است. به جرأت می‌توان گفت که توده‌های کارگر ما در هیچ دوره ای از تاریخ حیات خود به انتظارات و خواسته‌هایی تا این حد نازل بسنده نکرده‌اند و کشتی مبارزات و اعتراضات آنان بر ساحل توقعاتی تا این درجه محقر و پابین‌لنگر نینداخته است. حصول دستمزدهای معوقه ماه‌های ممتد و گاه بیشتر از یک سال یا حتی چند سال، مقاومت در مقابل بیکارسازی‌های گسترده و مستمر، خواست نازل‌ترین میزان افزایش دستمزد در شرائطی که سطح مزدهای واقعی کارگران به پائین درجه ممکن سقوط کرده است. ستیز برای خارج ساختن بخش‌های مصادره شده همان دستمزد محقر از چنگال صاحبان سرمایه یا آنچه که «عیدی!» «پاداش!» «حق تولید!» و... نامگذاری شده است و مانند این‌ها محورهای مهم جدال روز طبقه کارگر ایران با سرمایه‌داران و نظام سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد. کارگران زیادی برای مدت‌های مدید بدون دستمزد در وخیم‌ترین و رقت‌بارترین شرائط کاری به بدترین اشکال استثمار سرمایه‌داری تن می‌دهند تا شاید نهایتاً روزی دستمزدی دریافت دارند. کم نیستند سرمایه‌داران و مراکز کار و تولیدی که چند ماه کار بدون حقوق را به شرط لازم و حتمی استخدام نیروی کار حتی برای مدت‌های بسیار محدود تبدیل کرده‌اند. در مورد این که چرا چنین است پاسخ آن را باید در کارنامه توحش و جنایت طبقه سرمایه‌دار و دولت این طبقه در طول سی سال اخیر جستجو نمود. سرکوب، سلاخی و قلع و قمع مداوم هر جنب و جوش توده‌های کارگر، همه راه‌های احساس قدرت و تمامی چشم‌اندازهای اعمال قدرت مؤثر و سازمان‌یافته علیه سرمایه‌را از برابر چشم کارگران دور کرده است. این یکی از کلیدی‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین معضلاتی است که امروز طبقه کارگر ایران با آن دست و پنجه نرم می‌کند. انتظارات و مطالبات کارگران در هر دوره تابعی از توان رزمی و طبقاتی آن‌ها در مقابل نظام بردگی مزدی است. جنبش شکست خورده و سرکوب شده، جنبش گسیخته و فاقد سازمان‌یافتگی، جنبشی که در هیچ گام از ابراز حیات خود در طول چندین سال موفق به تحمیل هیچ سطحی از خواسته‌های خود بر صاحبان سرمایه و دولت سرمایه‌داری نشده است، چنین جنبشی سخت احساس ضعف و استیصال می‌کند و متناسب با آن، سطح خواسته‌های خود را تنزل می‌دهد. نگاه ساده‌ای به مبارزات کارگران نیشکر هفته‌تپه، لاستیک البرز، لوله‌سازی خوزستان، صدرای بوشهر، یخچال‌سازی لرستان، برک رشت، نساجی‌های مختلف در کردستان و بیش از ۲۰۰ کارخانه تعطیل شده ماه‌های اخیر تصویر بسیار گویای موقعیت مستأصل جنبش کارگری را در برابر ما قرار می‌دهد. در همه این مراکز کار و تولید میدان مبارزه کارگران بسیار گسترده و بیش از حد پرشور است. اعتصاب، تحصن، راهپندان، گروگانگیری صاحبان سرمایه، تلاش برای جلب حمایت بردگان مزدی هم زنجیر در همه جا در سطحی هیجان‌آفرین و پرشور به چشم می‌خورد. همه این اشکال مبارزه به صورت گسترده توسط توده‌های کارگر به پیش رفته و در حال پیش رفتن است، اما مرکز ثقل انتظارات و مطالبات روز این مبارزات همه جا پرداخت دستمزدهای معوقه

و جلوگیری از بیکارسازی‌ها است. ناهمگونی و نامتجانسی فاحشی میان اهداف فوری مبارزه در یک سوی و وسعت اعتراض و شدت خشم و قهر و روحیه تهاجمی توده‌های کارگر در سوی دیگر به چشم می‌خورد. این ناهمگونی را باید کاوید و دلیل آن را باید تشریح کرد. واقعیت این است که گرسنگی و فقر و فلاکت و خطر مرگ ناشی از گرسنگی به گونه‌ای قهری خیل عظیم بردگان مزدی گرسنه را به میدان مبارزه و عصیان و ابراز خشم علیه سرمایه‌داری سوق می‌دهد، اما آنان زیر فشار شکست‌های پی‌درپی و تحمل حمام خون‌های دولت سرمایه‌از یکسوی و بی‌افقی و سردرگمی و بی‌تشکیلاتی و احاطه جامع الاطراف راه حل‌های مخرب رفرمیستی وارد مسیر واقعی اعمال قدرت طبقاتی علیه سرمایه‌داری نمی‌شوند. مبارزات کارگران در پیچ و خم فرساینده این تعارضات از یک طرف خشم آلود، پردامنه و دارای روحیه نیرومند تهاجمی است و از سوی دیگر اسیر استیصال است و حول نازل‌ترین مطالبات اولیه معیشتی چرخ می‌خورد. فاجعه‌آمیزتر آن که حتی قادر به تحقق همین مطالبات هم نمی‌شود و در همه جا با شکست مواجه می‌گردد. جنبش کارگری ایران در حال حاضر چنین وضعیت وخیم و موحشی را تحمل می‌کند و کل تلاش فعالین آگاه و صادق رویکرد ضد سرمایه‌داری معطوف به در هم شکستن حصارهای افرشته همین وضعیت است. مبارزات توده‌های کارگر باید این فاز فرسایشی بی‌فرجام را با درایت لازم پشت سر نهد و برای این کار توسل به راهکارهای تعرضی نیرومند و کارساز در صدر اولویت‌های روز قرار می‌گیرد. اعتصاب، راهپندان، تحصن و راهپیمایی هر کدام تاکتیک‌های معتبری برای پیشبرد مبارزه می‌باشند، اما طبقه کارگر با شرائطی مواجه است که سرمایه‌داران بر اساس برنامه ریزی‌های قبلی و با هدف سوداندوزی‌های انبوه‌تر و غول‌آساز کارخانه‌های را یکی پس از دیگری تعطیل و سرمایه‌های خود را به حوزه‌های دیگر انباشت منتقل می‌سازند. دولت سرمایه‌داری چندین ماه اعتراض مستمر و راه پیمایی و حتی راهپندان برخی جاده‌های مواصلاتی را با بی‌تفاوتی پاسخ می‌گوید، یا به آسانی سرکوب می‌نماید و سرانجام بدون تحمل هیچ دشواری پشت سر می‌گذارد. پیداست که در چنین وضعی، تا آنجا که به کارگران این صنایع مربوط است، نمی‌توان به کارسازی سلاح اعتصاب یا راهپندان و نوع این‌ها امید بست. جنبش کارگری باید اعمال قدرت تعیین‌کننده و تأثیرگذار علیه سرمایه‌را دستور کار روز خود سازد. در این گذر اتخاذ راهکارهای سنجیده و تدارک‌کلیه اقدامات لازم برای به ثمر رساندن این راهکارها از اهمیت بسیار اساسی برخوردار است.

نشریه کار - پرداخت دستمزد‌های عقب افتاده - همان طور که در صحبت شما هم بود - به خواست محوری اکثریت عظیمی از کارگران تبدیل شده است. در بسیاری از کارخانه‌ها و موسسات تولیدی به ویژه آن بخش‌هایی که تحت عنوان و بهانه‌های مختلفی تعطیل شده‌اند و یا آن دسته از کارخانه‌ها و موسساتی که به بخش خصوصی واگذار شده‌اند و یا در حال واگذاری هستند، دستمزد کارگران به موقع پرداخت نمی‌شود، دلایل این مسأله از نظر شما چیست؟ آیا کارگران راهی برای مقابله با این معضل دارند؟

ناصر پایدار - تعویق در پرداخت دستمزد توده‌های کارگر بر خلاف آنچه که صاحبان سرمایه ادعا می‌کنند و یا محافل مختلف سندیکالیستی، ناسیونالیست‌های غمخوار کمبود انباشت صنعتی! و طیف رفرمیسم راست و چپ ابراز می‌دارند هیچ ربطی به وضعیت بد مالی سرمایه‌داران، کمبود نقدینگی! یا تحریم‌های اقتصادی اخیر و مانند این‌ها ندارد. حجم نقدینگی طبقه سرمایه‌دار ایران در طول سه سال گذشته از رقم ۳۰ هزار میلیارد تومان به ۱۶۴ هزار میلیارد تومان فوران کرده است. میزان پیش‌ریز سرمایه‌های خارجی در حوزه‌های مختلف انباشت داخلی نیز درست در همین دوره جنجال‌تحریم‌های اقتصادی بیش از ۷۰٪ افزایش داشته است. این نکته را به طور دقیق و مؤکد به خاطر داشته باشیم که معضل تعویق دستمزدها پدیده جدید این روزها یا دوره تشدید و گسترش و تعمیق بحران سرمایه‌داری در سطح جهان و ایران نیست. سالیان متمادی است که بخش بسیار عظیمی از توده‌های کارگر ایران حقوق نازل خود را با تأخیرهای بسیار طولانی دریافت می‌کنند و در مواردی نیز اصلاً دریافت نکرده‌اند. در این سال‌ها نرخ انباشت سرمایه بسیار بالا بوده است و نرخ اضافه‌ارزش‌های تولید شده توسط طبقه کارگر از ۱۲۰۰٪ نیز تجاوز می‌نموده است. ریشه واقعی تعویق حقوق‌ها را باید

کارگر و جنبش کارگری با این جنایات و سببیت های نظام سرمایه داری است. تمرکز اصلی گفتگو را باید در این جا قرار داد. در پاسخ پرسش نخست به این نکته اشاره کردم که گرهی ترین و کلیدی ترین معضل روز جنبش کارگری ایران خروج از موقعیت مستأصل کنونی و پانهادن به مدار اعمال قدرت مؤثر علیه سرمایه است. در این گذر باید از پیش، پاره ای واقعیت ها را قبول کنیم. راهکار اعتصاب برای کارگران مراکز کار در حال تعطیل چاره درد نیست، اعتصابات کارگران در برخی از کارخانه های کوچک یا حتی متوسط نیز به صورت تک تک، گسیخته و بی ارتباط با هم، مکانیسم چاره سازی برای اعمال قدرت نافذ و تعیین کننده طبقاتی علیه سرمایه و دولت سرمایه داری نمی باشد. ما در موقعیتی قرار داریم که اولاً دولت بورژوازی این نوع اعتصابات را به سرعت سرکوب می کند و ثانیاً طبقه سرمایه دار در یک چشم به هم زدن نیروی کار در حال اعتصاب را با لشکر عظیم کارگران گرسنه بیکار جایگزین می سازد. شرایط روز مبارزه طبقاتی را باید درست درک کرد. طبقه کارگر ایران برای اعمال قدرت علیه سرمایه نیازمند ایجاد یک تشکل سراسری ضد سرمایه داری است. عظیم ترین بخش گفتگوهای محافل کارگری و چپ، به ویژه در سال های اخیر را مباحث مربوط به سازمانیابی طبقه کارگر تعیین می کند. این بحث ها در پاره ای موارد نه فقط کمکی به حل معضلات نمی نماید که گمراه کننده و مخرب نیز هست. مشکل فقط سازمان یافتن کارگران نمی باشد. چه بسیار تشکل سازی ها که نه در راستای ایجاد ظرفی برای اعمال قدرت توده های کارگر علیه سرمایه بلکه بالعکس در خدمت انحلال و انجماد هر چه هولناک تر قدرت مبارزه طبقاتی کارگران در باتلاق نظم بردگی مزدی و دفع خطر جنبش کارگری از سر نظام سرمایه داری است. سازمانیابی به طور قطع یکی از کلیدی ترین مسائل پیش روی طبقه کارگر است اما این سازمانیابی باید مصلبندهی مشترک سراسری بودن، ضد سرمایه داری بودن، حول منشور مطالبات پایه ای و سراسری طبقه کارگر بودن، تدارک و تسخیر همه کارخانه های در حال تعطیل و بالاخره در راستای افق لغو کار مزدی بودن را بستر تحقق خود سازد. در باره این مؤلفه ها، بیوند آن ها با هم و بیوند میان همه آن ها با موقعیت روز جنبش کارگری به میزانی که مجال گفتگو باشد در پاسخ خویش به پرسش های بعدی توضیح خواهم داد.

نشریه کار - از قسمت آخر پاسخ شما، من این طور متوجه شدم که شما نیز لافاقل یکی از کلیدی ترین مسائل و معضلات طبقه کارگر را، بی تشکلی و بی سازمانی کارگران می دانید، اما به شکل ها و ظرف های مختلف برای سازمان یابی و تشکل کارگران باور ندارید، بلکه فقط آن تشکلی را مناسب می دانید که "سراسری و ضدسرمایه داری" باشد. در این رابطه ابهامات و سئوالاتی وجود دارد که برای پرهیز از حجیم شدن و طولانی شدن متن گفت وگو، من فقط دو سئوال مطرح می کنم که جوانب مساله روشن تر شود. قبل از هر چیز لطفاً این موضوع را روشن کنید که تشکل سراسری و ضد سرمایه داری مورد نظر شما آیا همان تشکل حزبی طبقه کارگریا به عبارت دیگر همان حزب طبقه کارگر است؟ آیا این تشکل از جنس تشکل های غیر حزبی و توده ای کارگری ست؟ آیا ترکیبی از این هاست و یا این که هیچ کدام از این ها نیست و اساساً تشکل نوع جدیدی ست؟

و اما سئوال: شما در صحبت های خود از جنبش کارگری به عنوان جنبشی شکست خورده و سرکوب شده نام بردید؛ جنبشی که در هیچ گام از ابراز حیات خود، در طول چندین سال موفق به تحمیل هیچ سطحی از خواست های خود بر صاحبان سرمایه و دولت سرمایه داری نشده است و گفتید که جنبش کارگری در موقعیتی بسیار ضعیف و مستأصل قرار دارد. حال باتوجه به چنین تصویری که از موقعیت جنبش کارگری داده می شود، کارگران چگونه قادر می شوند و چگونه باید تشکل سراسری و ضدسرمایه داری ایجاد کنند، آیا مکانیسم مشخصی برای تشکیل یا برپائی این تشکل وجود دارد؟ آیا این تشکل ضدسرمایه داری، ابتدا در واحدهای مختلف و مجزا به وجود میآیند و پس از پیوستن به هم، تشکل سراسری ضد سرمایه داری ایجاد می شود. یا مکانیسم دیگری مورد نظر است؟

و باز در همین رابطه، شما از موقعیت فرومانده ی جنبش کارگری، یک تازی بی عنان دولت سرمایه داری در سرکوب مبارزات کارگران یاد کردید و از جمله به این نکته نیز اشاره کردید که هرنفس اعتراضی هر شمارتوده های کارگر، با شدت تمام توسط دستگاه های اعمال قهر سرکوب می شود. به این

در چگونگی توازن روز قوای طبقاتی میان بردگان مزدی سرمایه و نظام سرمایه داری جستجو نمود. توضیح و اصحات است که برخی از رشته های کار و تولید و به طور مثال شمار قابل توجهی از واحدهای نساجی ایران به دلیل تکنولوژی کهنه و ماشین آلات فرسوده قادر به رقابت با محصولات ارزان بهای تولید شده در بازار بین المللی یا حتی داخل و احراز نرخ سود ایدال خویش نمی باشند. سرمایه داران صاحب این نوع واحدها اعم از نساجی یا هر رشته تولید و کار دیگر به محض مشاهده این وضعیت یکر است پروسه تعطیل کارخانه و انتقال سرمایه ها به حوزه های بسیار پرسودتر را دستور کار خویش می سازند. در شرائتی که جنبش کارگری در موقعیتی بسیار ضعیف و مستأصل قرار دارد و در جامعه ای که هر نفس اعتراضی هر شمار توده های کارگر با شدت تمام توسط دستگاههای اعمال قهر سرمایه سرکوب می شود، سرمایه دار به راحتی ترجیح می دهد که از همان روز تدارک انتقال سرمایه پرداخت دستمزدهای کارگران را قطع و به تعویق اندازد. او با فراغ بال و آسودگی خیال مزدهای چندین ماه چند هزار یا چند صد کارگر را مصادره می کند و کل این رقم را برای ترمیم کسر و کمبود سرمایه گذاری های بعدی خویش به کار می گیرد. به نمونه لاستیک البرز خوب توجه کنید. سرمایه داران صاحب این شرکت عظیم لاستیک قریب دو سال است که به بهانه وضعیت وخیم مالی و کمبود نقدینگی از پرداخت دستمزد کارگران خودداری می ورزند. اینان درست در همین دوره و در طول روزهایی که کارگران البرز فریاد اعتراض خود و ضجه گرسنگی فرزندانیشان را در همه جا پرتینن نموده اند، بدون هیچ دلواپسی از هیچ پرس و جوئی با سرمایه های انبوه حاصل کار و استثمار همین کارگران و سایر هم زنجیرانشان یک کارتل غول پیکر تولید لاستیک در کشور چین و با مشارکت سرمایه داران چینی زیر نام لاستیک البرز تأسیس کرده اند. این سرمایه داران همه کارهای لازم برای فروش محصولات تراست جدید خود در بازارهای داخلی ایران را نیز تدارک دیده اند. عده زیادی و شاید اکثریت غالب سرمایه داران با اعتنای فرصت از موقعیت فرومانده جنبش کارگری و یک تازی بی عنان دولت سرمایه داری در سرکوب مبارزات کارگران، بسیار حساب شده و برنامه ریزی شده از پرداخت دستمزدهای کارگران اجتناب می کنند تا به این طریق راه اخراج دستجمعی آن ها و استثمار نیروی کار تازه نفس بسیار ارزان تر و شبه رایگان تر را هموار سازند. مجتمع صنعتی لوله سازی خوزستان و بسیاری از واحدهای بزرگ و کوچک صنعتی دیگر در این زمره قرار دارند. جمعیت کثیر دیگری از سرمایه داران با عزم جزم برای پایان دادن به حیات پدیده ای به نام استخدام درازمدت نیروی کار و سلاخی هر نوع تضمین اشتغال کارگران باز هم مساله وخامت اوضاع مالی را پیراهن عثمان توطئه های خود می سازند. دستمزد تمامی کارگران دارای پیشینه های طولانی کار و تجارب شرکت در مبارزات کارگری را نمی پردازند تا به این ترتیب آنان را از ادامه اشتغال مایوس و مجبور به ترک کار نمایند. این سرمایه داران سیاست تعویق مزدها را تا حصول هدف مذکور دنبال می کنند و پس از آن شروع به استخدام و استثمار کارگران قراردادی سفید امضاء می نمایند. یک نکته مهم و قابل یادآوری در همین جا این است که دستیازی به این جنایات و توحش ها علیه توده های کارگر مطلقاً ربطی به دولتی یا خصوصی بودن مراکز کار و تولید ندارد. اشتباه فاحشی است که این مساله به شکل مالکیت سرمایه ها ربط داده شود. این سرمایه است که تصمیم می گیرد و برنامه می ریزد و به اجراء می گذارد. توده وسیعی از معلمان به عنوان بخش لایتنجری طبقه کارگر ایران دستمزدهای ماهانه خود را با تأخیرهای طولانی دریافت می کنند. کارگران شهرداری چه در تهران و چه در کردستان و پاره ای مناطق دیگر از لحاظ تعویق دستمزدها با همان فاجعه ای مواجه هستند که توده کارگر تحت استثمار سرمایه در بخش خصوصی اسیر آن هستند. مالکیت مجتمع صنعتی لوله سازی اهواز در دست نهاد دولتی موسوم به سازمان تأمین اجتماعی است و این نهاد است که ماهها دستمزد کارگران را نپرداخته و در تدارک جایگزین سازی توده کارگر قدیمی با کارگران قراردادی کوتاه مدت است. در یک کلام بحث بر سر خصوصی و دولتی بودن سرمایه ها نیست. سخن از سرمایه و قدرت قهر سرمایه در اعمال توحش هر چه بیشتر علیه طبقه کارگر است.

به دنبال این توضیحات اساسی ترین سئوالی که مطرح می شود و به درستی جزء مکمل پرسش شما نیز هست موضوع چگونگی مقابله توده های طبقه

مبارزه برای تحمیل مطالبات روز بر بورژوازی از مبارزه علیه کار مزدی و برای سوسیالیسم امور منتزعی نیستند، بیکاران و شاغلان صف واحد و متحدی را تشکیل می دهند، مبارزه علیه ستمکشی و بی حقوقی، مبارزه برای آزادی های سیاسی و حقوق اجتماعی، مبارزه علیه کار کودکان، آلودگی محیط زیست و مانند این ها نه سنگربندی های دموکراسی طلبی خلقی بلکه هر کدام قلمروی از پیکار طبقه طبقه کارگر علیه سرمایه داری هستند. در همه این میدان ها سرمایه است که آماج تعرض قرار می گیرد و جنبش ضد کار مزدی پرولتاریا است که سنگر پیکار خود را علیه نظام سرمایه داری محکم و محکم تر می سازد.

در باره اینکه جنبش کارگری در موقعیت ضعیف و مستأصل فعلی و در زیر فشار قدرت قهر و سرکوب سرمایه چگونه می تواند خود را ضد سرمایه داری و برای محو کار مزدوری سازمان دهد. جواب هیچ رمزآمیز نیست. ضعف کنونی جنبش کارگری در محدود بودن وسعت اعتصابات، تظاهرات، راه پندان ها و خیزش های روزمره آن نیست. سرکوب و حمام خون های مستمر بورژوازی نیز نتوانسته است این مبارزات و اشکال مختلف آن ها را متوقف یا محدود سازد. فروماندگی و استیصال جنبش کارگری نه در کسر و کمبود این مبارزات بلکه در فقدان جسارت و توانائی لازم برای اعمال قدرت اثرگذار و تعیین کننده علیه سرمایه است. این مشکل است که باید چاره شود و فراموش نکنیم که با عزیمت از استیصال و ارائه راه حل های بقای استیصال نمی توان به خروج جنبش کارگری از این موقعیت مستأصل کمک نمود. کاری که رفرمیسم چپ و راست در این گذر انجام می دهد صرفاً ریختن آب به آسیاب بورژوازی است. توصیه سندیکاسازی به کارگران فقط خلع سلاح جنبش کارگری ایران و تلاشی بسیار زشت برای ماندگارسازی موقعیت ضعیف و فرسوده این جنبش است. طبقه کارگر در حال مبارزه است و همین مبارزه است که باید شورائی، سراسری و ضد سرمایه داری سازمان یابد. این کار نیازمند ایفای نقش رادیکال فعالین اندرونی ضد کار مزدی جنبش کارگری و رویکرد توده های کارگر به اتخاذ شیوه ها و راهکارهای رادیکال اعمال قدرت است. با حلق آویزی به رفرمیسم سندیکالیستی و نسخه نویسی یا هورا کشیدن های فرصت طلبانه و کاسبکارانه برای سندیکا نمی توان از این وضعیت خارج گردید. بورژوازی می کوشد تا با افزایش فشار سرکوب از دستبازی توده های کارگر به راهکارهای مؤثر اعمال قدرت جلوگیری به عمل آورد. نظام سرمایه داری در بند بند حیات و پروسه بازتولید خود انصراف طبقه کارگر از هجوم به مرزهای موجودیت و ارزش افزائی سرمایه را تولید و باز تولید می کند. رفرمیسم راست سندیکالیستی و چپ فرقه گرا نیز به شیوه های دیگری همین کار را انجام می دهند. شالوده کار جنبش ضد کار مزدی شکستن بن بست سر راه اعمال قدرت جنبش کارگری است. فعالین این رویکرد در عمق مبارزات روز توده های کارگر خواستار سازمانیابی متحد آن ها برای تعرض به حریم حرمت کار مزدی و روند کار سرمایه می گردند. سازمانیابی شورائی برای تسخیر کارخانه های در حال تعطیل را پیش پای کارگران این واحدها قرار می دهند. از کارگران کارخانه های بزرگ و مراکز استراتژیک کار و تولید می خواهند که با سازمان دادن اعتصابات وسیع به حمایت از مبارزات کارگران بیکار و شوراها تسخیر کارخانه ها برخیزند. خلاصه بگویم، آنان سازمانیابی شورائی جنبش تعرض به حریم مالکیت سرمایه و روند تولید اضافه ارزش را به عنوان بستر پیکار و بالندگی و پروسه سازمانیابی ضد سرمایه داری توده های کارگر پیش می کشند. این تنها راه کمک به جنبش کارگری برای خروج از موقعیت مستأصل کنونی و گام برداشتن در مسیر سازمانیابی شورائی ضد کار مزدی است. شما در جایی از سؤال تأکید می کنید که بورژوازی حتی به جست و خیزهای سازشکارانه و بی فرجام سندیکالیستی هم رحم نمی نماید و در چنین وضعی جنبش کارگری چگونه می خواهد خود را شورائی و سراسری و ضد سرمایه داری سازمان دهد، پاسخ من به این نکته، بسیار کوتاه آن است که مؤلفه درست و واقعی مورد اشاره شما اتفاقاً بانگ می زند که طبقه کارگر سوا پیکار برای سازمانیابی شورائی و ضد سرمایه داری و سراسری راه دیگری ندارد. دولت بورژوازی هر اعتراض کارگران را سرکوب می کند، مبارزه طبقاتی نیز جبر زندگی کارگران است. پس در این میان چه باید کرد؟ آیا باید مبارزه را رها ساخت؟! این ممکن نیست. باید به رفرمیسم آویخت؟! این راه به گورستان است. پاسخ درست فقط یک چیز است، باید شورائی و سراسری علیه سرمایه و برای محو بردگی مزدی مبارزه کرد و متشکل گردید.

موضوع، این نکته را نیز باید اضافه نمود که رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی، پاسدار سفت و سخت منافع سرمایه و مناسبات سرمایه داری ست و از متشکل شدن کارگران، در هر بعد و اندازه قویاً وحشت دارد. ما شاهد این هستیم که طبقه حاکم حتی تاب تحمل سندیکاهای کارگری از نوع سندیکای کارگران شرکت واحد را هم ندارد. با وجود آن که رهبران و فعالان این سندیکا بارها گفته اند که فعالیت سندیکاصرفاً حول مطالبات صنفی کارگران است و هیچ خواست و ادعایی هم فراتر از چهارچوب های نظم موجود نداشته اند، می بینیم که با چه بیرحمی و خشونت سرکوب می شوند. نه فقط از کار اخراج می شوند، بلکه دستگیر و بازداشت می شوند، به زندان می افتند، شکنجه می شوند و جمهوری اسلامی حتا اجازه نمی دهد کارگران شرکت واحد جلسات عمومی سندیکارا برگزار کنند و یا فرضاً دفتر دایر نمایند. حال با توجه به این فاکتورها، شعار ایجاد تشکل سراسری ضد سرمایه داری، تشکلی که واقعاً ابزار اعمال قدرت طبقاتی کارگران علیه سرمایه داران و دولت سرمایه باشد، در جریان عمل به چه صورت در می آید؟ شما تا چه حدی و به چه شکلی امکان تحقق آن را می بینید؟

ناصر پایدار - تشکل سراسری ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی، ظرف انسجام تمامی اشکال اعتراض و مبارزه طبقه کارگر علیه سرمایه، با هدف نابودسازی نظام بردگی مزدی و استقرار سازمان شورائی و سوسیالیستی برنامه ریزی کار و تولید توسط همه آحاد توده های کارگر است. من در این باره در مقالات متعدد و بعضاً طولانی صحبت نموده ام. طبقه کارگر طبقه ای ضد سرمایه داری و جنبش توده های این طبقه جنبشی علیه استثمار سرمایه و مناسبات بردگی مزدی است. این جنبش طبیعتاً پراکنده، زیر فشار قهر و سرکوب بورژوازی، ناآگاه، بی افق، سردرگم و ضعیف است اما هیچ کدام از این مؤلفه ها و واقعیت ضد سرمایه داری بودن این طبقه و جنبش آن را منتفی نمی سازد. رفرمیسم راست و چپ از وجود مؤلفه های بالا یعنی ضعف، سطح نازل آگاهی و بی افقی جنبش کارگری عزیمت می کند و شالوده راهبردهای خود برای سازمانیابی و مبارزه توده های کارگر را بر تداوم، تعمیق، ساختاری نمودن و ماندگارساختن این وضعیت قرار می دهد. اولی به توده کارگر توصیه می کند که در سندیکاها و نهادهای قانونی متکی به نظم تولیدی و سیاسی و اجتماعی سرمایه متشکل شوند و از این طریق قدرت پیکار طبقاتی ضد سرمایه داری خود را در لجنزار تسلیم و سازش و اجماع با سرمایه منحل سازند. دومی نیز عین همین کار را می کند، با این تفاوت که از جنبش کارگری حلق آویز به رفرمیسم راست می خواهد تا در سر بزنگاهای خاص تشدید مبارزه طبقاتی تسمه نقاله عروج پدیده ای به نام حزب، به عرش اعلای قدرت سیاسی شود و برنامه ریزی کاپیتالیستی کار و تولید توسط قدرت حزبی ماوراء جامعه و خویش را سوسیالیسم و قدرت آن حزب را قدرت طبقه خود تلقی کند!! جنبش ضد کار مزدی و برای محو کار مزدوری رویه متضاد این رویکردها است. در این جا تمامی تلاش و گفتگو و پراتیک و راه حل بابی ها در راستای زدودن آثار ضعف و تشمت و بی افقی طبقه کارگر به پیش می نازد. رویکرد ضد کار مزدی مطالبات رادیکال ضد سرمایه داری را در پیش روی توده های کارگر قرار می دهد. رابطه میان این مطالبات و شرائط روز کار و تولید و محصول اجتماعی ناشی از پروسه استثمار را آناتومی مارکسی و ضد کار مزدی می کند و این آناتومی یا نقد اقتصاد سیاسی بورژوازی را به آگاهی طبقاتی توده کارگر توسعه می دهد. جنبش ضد کار مزدی راهکارهای مؤثر اعمال قدرت برای تحمیل این مطالبات بر بورژوازی را در عمق جنبش کارگری تبلیغ می نماید، در همین راستا دست به کار سازمانیابی شورائی سراسری و ضد کار مزدی طبقه کارگر می شود، بازگشائی افق شفاف سوسیالیسم شورائی و لغو کار مزدی را در دل همین جنبش و بر متن همین رویکرد پی می گیرد، همه توان خود را صرف می نماید تا این جنبش هر چه شورائی تر، هر چه آگاه تر، متحدتر و متشکل تر و نیرومندتر راه خود را به سوی محو سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم هموار سازد. تشکل ضد کار مزدی و سراسری طبقه کارگر از چنین ویژگی هائی برخوردار است و با هر نوع سندیکاسازی و حزب سازی فرقه ای ماوراء جنبش کارگری مرزبندی ریشه ای و طبقاتی دارد. در این تشکل فعالین آگاه و بیدار سوسیالیست در عمق جنبش کارگری و مبارزات روز توده های کارگر برای هر چه نیرومندتر و آگاه ساختن این جنبش تلاش می کنند.

بحران مالی جهان و "رژیم های انقلابی" آمریکای لاتین

برداشت سوسیال-دمکرات آن. در رابطه میان سرمایه دار و کارگر، مثل هرکشور سرمایه داری دیگر، اولویت، کسب حداکثر سود توسط سرمایه داران بوده و نه افزایش دستمزدها. سیاست مالیاتی تنها تخفیف به نفع سرمایه داران بود. اخذ مالیات تصاعدی، که می توانست منبعی برای تامین هزینه های رفاهی دولت نظیر بیمه درمانی، تحصیل اجباری و رایگان، حق بازنشستگی و هزینه های رفاهی باشد، هیچگاه در دستور کار قرار نگرفت. پرداخت قروض موسسات مالی امپریالیستی به بهانه "راهی از وابستگی به امپریالیسم" یکی دیگر از اقدامات این دولت ها بود که همزمان با افزایش درآمد دولت از صادرات انجام گرفت. این اقدام، کاهش هزینه های رفاهی دولت را که باید صرف ایجاد مسکن ارزان، احداث مدارس و مراکز درمانی می شد، در پی داشت و فقر و محرومیت را در همان سطح گذشته نگه داشت. اقدامی که کاملاً با اهداف ضد انسانی این موسسات مالی مطابقت داشت. اما کاهش بدهی های دولت به موسسات مالی، همراه با افزایش بدهی دولت به سرمایه گذاران بین المللی بود که باید صرف هزینه گسترش و بهبود تولید محصولات صادراتی می شد.

گسترش بحران مالی و ورشکستگی اقتصادی در بازارهای جهان، اقتصاد کشورهای آمریکای لاتین را هم تحت تاثیر قرار داده است. این بحران، بر خلاف تبلیغات دولت های حاکم، ریشه در مناسبات اقتصادی بیمار و گندیده سرمایه داری حاکم در این کشورها دارد. اما بر خلاف دولت های بزرگ سرمایه داری، شرایط دشواری در انتظار کشورهای آمریکای لاتین است. در اینجا کار و نان و مسکن میلیونها کارگر و زحمتکش با درآمد های دولت در بازار جهانی گره خورده و پی آمد کاهش تقاضا در بازار جهانی و به تبع آن درآمدهای دولت، تشدید مبارزه طبقاتی را در پی خواهد داشت. امواج سهمگین جنبش های اعتراضی توده ای، تهدیدی جدی و آشکار برای تمام دولت های این منطقه است. جنبشی که موتور محرک تحولات این منطقه بوده و با ارتقاء آگاهی طبقاتی و سازماندهی قدرت عظیم طبقاتی خود می تواند ضربه ای قطعی و جدی به حاکمیت سرمایه در این منطقه از جهان وارد سازد.

**رژیم جمهوری اسلامی را
باید با یک
اعتصاب عمومی سیاسی
و
قیام مسلحانه برانداخت**

نگرانی بانک مرکزی از اوضاع اقتصادی ایران

دلار از درآمدهای ارزی پیش بینی شده تحقق نخواهد یافت.

تأثیر این کاهش درآمد، مقدم بر هر چیز، بر بودجه دولت واقعیست ست روشن. اما دولت چگونه می خواهد این کاهش درآمد نفت به نصف را، تا جایی که به بودجه دولت مربوط می شود، جبران کند؟ می توان فرض کرد که یکی از راه های آن کاهش مخارج دستگاه دولت است. اما دولت نمی تواند هزینه های کلان دستگاه بوروکراتیک - نظامی را که تمام موجودیت جمهوری اسلامی به آن وابسته است کاهش دهد. اگر قراری بر کاهش مخارج باشد، تنها به بخش های آموزش، بهداشت و کلا مخارج اجتماعی و حذف یا کاهش هزینه های پروژه های به اصطلاح عمرانی محدود خواهد شد. اما اگر در نظر داشته باشیم که هم اکنون دولت با کسری بودجه رو به روست و ده ها تریلیون تومان به بانک ها و حتا صندوق تأمین اجتماعی، بخش آموزشی و بهداشت و موسسات دیگر بدهکار است و این همه در شرایطیست که در نیمه اول سال جاری بهای نفت از ۱۴۰ دلار نیز در هر بشکه تجاوز کرده بود، روشن می شود که حتا با کاهش بخشی از مخارج دولت، معضل ناشی از کاهش درآمد نفت حل نخواهد شد. لذا مسیر سهل و ساده ی قرض از بانک ها را در پیش خواهد گرفت و آن را از طریق افزایش نرخ تورم بر دوش توده مردم تحمیل خواهد کرد. پس، از یک طرف تورم تشدید خواهد شد و از سوی دیگر تا جایی که پای توقف پروژه های عمرانی و دخالت دولت در مؤسسات تولیدیست، رکود را تشدید خواهد کرد. این از تأثیر کاهش درآمد نفت، فقط بر بودجه دولتی. اما همان گونه که می دانیم در ایران بخش قابل ملاحظه ای از فوری ترین نیازهای روزمره مردم از گندم، برنج، گوشت، چای، میوه، تا پوشاک، دارو و بخشی از وسایل مصرفی صنعتی، وارداتیست. وقتی که درآمد ارزی کاهش یافته باشد، واردات این کالاها کاهش خواهد یافت. نتیجتاً با توجه به کمبود تولیدات داخلی، احتکار و بورس بازی، بهای کالاهای مورد نیاز مردم، از این جهت نیز افزایش خواهد یافت.

با این همه، هنوز بخش اصلی قضیه باقیست. وزارت بازرگانی اعلام کرده است که ۸۰ درصد واردات سال گذشته، از جهت ارزش مربوط به مواد خام و اولیه و کالاهای واسطه ای بوده است. با فرض صحت این ادعا، اگر بهای کالاهای وارداتی در نتیجه بحران جهانی حتا فرضاً ۲۰ درصد نیز تنزل بها داشته باشد، لاف ۴۰ میلیارد دلار برای این واردات لازم است. اما وقتی که درآمدهای ارزی کاهش یافته است، منبع دیگری هم برای جبران آن وجود ندارد، واردات این کالاها نیز کاهش خواهد یافت. نتیجتاً پیامد آن از یک سو تشدید رکود در کارخانه هایست که به گفته رئیس کل بانک مرکزی، هم اکنون نیز تعداد زیادی از آن ها با ۲۵ درصد ظرفیت شان تولید می کنند و از سوی دیگر، کمبود بیش تر کالاها و گرانی آن ها.

تا این جا، بحث صرفاً بر سر کاهش بهای نفت

در نتیجه بحران جهانی و تأثیر آن بر اقتصاد، وضعیت مالی دولت و شرایط زندگی توده های مردم بود. اما تأثیرات بحران به همین جا محدود نمی شود. بحران اقتصادی جهانی در همان حال که صادرات غیر نفتی را کاهش داده است، واردات کالاهای ارزان شده خارجی را افزایش می دهد. این واقعیت از هم اکنون خود را آشکار ساخته است. بر طبق گزارش روزنامه اعتماد، در نشست اخیر سرمایه داران در نوزدهمین نشست هیئت نمایندگان اتاق تهران، گفته شد که سقوط ناگهانی قیمت ها و اشباع بازار از محصولات وارداتی به ورشکستگی نیمی از تولیدکنندگان و تاجران محصولات فولادی انجامیده است و منجر به ۲ میلیارد دلار ضرر به آن ها شده است. لذا دبیر انجمن تولیدکنندگان فولاد از دولت خواست که یک تعرفه ۳۰ درصدی بر واردات محصولات فولادی قرار دهد. اینان نگرانی خود را از واردات محصولات چینی ابراز داشتند.

علاوه بر این، تأثیر بحران جهانی بر اقتصاد ایران و وضعیت مؤسسات، منجر به سقوط شدید بهای سهام مؤسسات در بورس تهران شده است. روزنامه سرمایه، می نویسد: ارزش روزانه بازار سرمایه در مرداد ماه سال جاری، معادل ۷۳ میلیارد دلار بود. این رقم اکنون با یک سوم کاهش، به ۵۰ میلیارد دلار رسیده است. به عبارت دیگر در طول ۴ ماه با ۲۰ میلیارد دلار افت مواجه شد و بهای سهام برخی از شرکت ها حتا به نصف کاهش پیدا کرد. رکود در بخش مسکن و کاهش بهای آن تا ۲۰ درصد در همین مدت کوتاه نیز جنبه دیگری از تأثیرات بحران جهانی بر اقتصاد سرمایه داری ایران است.

بنابراین، از هر جهت که به مسئله نگاه کنیم، تأثیرات بحران غیر قابل انکار است و اظهارات احمدی نژاد، پوچ و بی اساس. اما در مورد این ادعای معاون بانک مرکزی که می گوید در حال حاضر میزان ذخایر ارزی کشور از ۸۰ میلیارد دلار گذشته و سال آینده نیز پاسخ گوی تمام نیازهای ارزی کشور خواهد بود، باید گفت که، اولاً - همواره بخشی از این ذخایر ارزی، تا پایان سال در نتیجه سررسید تعهدات، باید به طلبکاران بین المللی پرداخت گردد که معاون بانک مرکزی مطلقاً به آن اشاره نمی کند. در بهترین حالت رقمی که باقی خواهد ماند، کفاف ۶ ماه، نیازهای ارزی سرمایه داران و دولت را خواهد کرد. وضعیت اقتصادی جمهوری اسلامی در سال جاری، بسی وخیم تر از سال ۲۰۰۷ خواهد بود. اما معضل جمهوری اسلامی و سرمایه داری ایران، در نیمه اول سال ۸۸ است که خود را به شکلی همه جانبه نشان خواهد داد. بحران اقتصادی، همواره ضعیف ترها را زودتر از پای درمی آورد. همان گونه که این واقعیت در مورد مؤسسات یک کشور صادق است، در یک بحران جهانی، در مورد کشورهایی که اقتصاد آن ها ضعیف تر است، نیز صدق می کند.

ورشکستگی مالی دولت و فروپاشی اقتصاد، سهم جمهوری اسلامی از بحران اقتصادی جهان خواهد بود.

به دانشگاه تهران، قادر خواهد بود یک خیمه شب بازی دولتی براه اندازد، و آنگاه از طریق دوربین های صدا و سیما، مضحکه ای را که خود ساخته به نام ۱۶ آذر و روز دانشجو، به خورد توده های مردم بدهد.

مسئله دوران پیش بردن چنین پروژه هایی، دیگر سپری شده است. جنبش دانشجویی هم اکنون هر روز که می گذرد، نه تنها بیشتر از پیش بر ضرورت گسترش مبارزات آزادی خواهانه و برابری طلبانه آگاهی یافته است، بلکه همچنین به این باور رسیده است که دست یابی به آزادی و برابری، جز با گسترش مبارزه و انهم از طریق سرنگونی جمهوری اسلامی امکان پذیر نخواهد بود. چنانچه شاهدش بودیم، مراسم های روز دانشجو امسال نیز عمدتاً به مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی تبدیل شد.

اگر چه به علت ضربات سنگینی که در سال گذشته، بر دانشجویان چپ و سوسیالیست وارد گردید، فقدان حضور مستقل آنها در مراسم بزرگداشت ۱۶ آذر امسال کاملاً محسوس بود، اما این را نباید به حساب از هم گسیختگی و سکوت دراز مدت دانشجویان چپ، سوسیالیست و برابری طلب گذاشت. بدون شک دانشجویان چپ و سوسیالیست قادر خواهند بود و صد البته لازم است با بررسی نکات ضعف و قوت شان، تعریف درستی از جنبش دانشجویی، خواستگاه و وظایف کوتاه مدت و دراز مدت آن داشته باشند. دانشجویان چپ و سوسیالیست حتماً تا کنون دریافته اند که بدون پیوند ارگانیک با توده های دانشجویی، بدون در نظر گرفتن توازن قوا به شدت آسیب پذیر بوده و آشکارا در تیررس تهاجم نیروهای امنیتی رژیم قرار خواهند گرفت.

اگر چه جنبش دانشجویی در کلیت خود و گرایش چپ و سوسیالیست آن به طور اخص، هرگز جدای از کارگران، زنان، معلمان و دیگر اقشار توده های میلیونی مردم نبوده و نخواهد بود، اما نباید فراموش کرد که رژیم جمهوری اسلامی در سرکوب نیروهای مستقل و کمونیست درون جنبش دانشجویی، لحظه ای تردید به خود راه نخواهد داد. و چه بسا در این میان، نیروهای راست درون جنبش دانشجویی نیز، مترصد این فرصت اند که با سرکوب نیروهای چپ، رادیکال و کمونیست، فضای بیشتری را برای خود دست و پا کنند.

به هر حال با همه تمهیداتی که جمهوری اسلامی در هفته های پیش از برگزاری ۱۶ آذر به راه انداخت تا شاید بتواند حتا اگر شده گوشه ای از روز دانشجو را مصادره به مطلوب کند، اما آنچنان که شاهدش بودیم نه تنها سودی نبرد، نه تنها جنبش دانشجویی فرصت مصادره کردن روز دانشجو را به جمهوری اسلامی نداد بلکه همچنان شعارهای "مرگ بر دیکتاتور"، "دولت احمدی نژاد، دولت نیرنگ و فساد" و "خامنه ای پینوشه، ایران شیلی نمیشه" در مراسم بزرگداشت ۱۶ آذر امسال نیز، همانند چند سال گذشته، فضای دانشگاه تهران را به لرزه در آورد. یقیناً جنبش دانشجویی و به طور اخص نیروهای رادیکال و سوسیالیست درون این جنبش، قادرند با سازماندهی و گسترش مبارزات خود، یاری رسان کارگران و توده های مردم در امر گسترش مبارزه تا سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار حاکمیت شورایی باشند.

توانست به اهداف ضد دانشجویی خود دست یابد؟ مسلماً خیر.

پس چرا رژیم دوباره به فکر تجربه های شکست خورده ی خود افتاده است؟ بدون شک آنچه هم اکنون خواب رژیم را آشفته کرده، خارج شدن جنبش دانشجویی از مدار سلطه حاکمیت جمهوری اسلامی است. رژیم همه امکانات فرهنگی، امنیتی، اختناق و سرکوبگری خود را بکار گرفت به این امید که شاید بتواند دانشگاه و جنبش دانشجویی را به زانده قدرت تبدیل کند، و اکنون پس از سه دهه، نه تنها جنبش دانشجویی را برای خود از دست رفته می بیند، نه تنها نتوانسته آن را به تکریم حاکمیت بکشانند، بلکه این جنبش را در مقابل خود و حاکمیت سرکوبگرانه اش نیز می بیند. این واقعیت، آنچنان بر رژیم گران آمده که همانند قماربازی که سرمایه اش را باخته خود را به آب و آتش می زند، آخرین سرمایه و برگ برنده اش خامنه ای-را نیز بیرون می کشد، شاید اندکی از سرمایه از دست رفته را باز گرداند.

اما خصلت مبارزه جویانه جنبش دانشجویی، به امثال خامنه ای و دیگر مسئولان جمهوری اسلامی نیز نشان می دهد که ۱۶ آذر، روزی نیست که رژیم جنایت کاری همچون جمهوری اسلامی، بتواند آن را به نفع خود مصادره کند. چنانکه دیدیم با همه تبلیغات وزیر علوم و تشکل مزدوری چون بسیج دانشجویی، نه خامنه ای در دانشگاه علم و صنعت حضور یافت، چرا که می دانست دانشجویان با همان شعار مرگ بر دیکتاتور از وی استقبال خواهند کرد و نه شبه نظامیان بسیج دانشجویی قادر به برگزاری مراسم دولتی پنج هزار نفری خود در دانشگاه تهران شدند.

جنبش دانشجویی هم اکنون در جایگاهی بسیار فراتر از خواب های خوش رژیم و خامنه ای قرار دارد. برای این جنبش، ۱۶ آذر، نماد مبارزه با امپریالیسم، ارتجاع داخلی و استبداد حاکم بر جامعه است، نه تکریم حاکمان سرکوبگر. ۱۶ آذر، روز همبستگی دانشجویان با توده های مردم در دفاع از آزادی و برابری است، نه همبستگی با دشمنان مردم و سرکوبگران آزادی. ۱۶ آذر، روز خروش دانشجویان در پاسداری از حریم دانشگاه است، نه کرنش در مقابل کسانی که صحن دانشگاه را به خون کشیده اند.

مضحک است که نماد ارتجاع و استبداد، فکر می کند خواهد توانست ۱۶ آذر، روز مبارزه با امپریالیسم، ارتجاع داخلی و استبداد حاکم بر جامعه را، به نفع خود مصادره کند. کاری که پیش از این، رژیم شکست آن را تجربه کرده است. تازه این شکست در شرایطی اتفاق افتاد که رژیم با سرکوب دانشجویان مبارز، آزادی خواه، کمونیست، سازمان های سیاسی - انقلابی و دیگر گروه های اجتماعی، و نیز با گزینش مزدوران و چماق بدستان خود به عنوان دانشجو، دانشگاه های کشور را، به حیاط خلوت خود تبدیل کرده بود. شرایط امروز جنبش دانشجویی که دیگر جای خود دارد.

علاوه بر این مگر جنبش دانشجویی فقط در تهران خلاصه شده است، که خامنه ای می خواست با ورود خود به دانشگاه علم و صنعت، ۱۶ آذر را به نفع ارتجاع و استبداد حاکم مصادره کند. و یا دولت احمدی نژاد بر این گمان باشد که با بسیج دانشجویان وابسته به خود و انتقال آن ها

شانزده آذر

نماد مبارزه با استبداد است، نه تکریم ارتجاع و استبداد

انقلاب فرهنگی دیگر را به مسئولان رژیم یادآور شد.

حسین شریعتمداری، بازجوی زندان های اوین، گوهردشت و قزلحصار در دهه شصت، و نماینده فعلی خامنه ای در کیهان، با متهم کردن دانشجویان به "تجزیه طلبی"، وابستگی به "پژاک" و "گروه ریگی"، و نیز پیرونده سازی امنیتی علیه دانشجویان مبارز، سعی کرد زمینه های سرکوب هرچه بیشتر دانشجویان به ویژه برخی مناطق کشور از جمله دانشجویان تبریز، سیستان و بلوچستان، ترکمن صحرا، و کردستان را فراهم سازد. در واقع روزنامه کیهان، با علنی کردن سیاست نیروهای امنیتی-اطلاعاتی رژیم، آنها در روزهای پیش از ورود به برگزاری مراسم های گرامی داشت روز دانشجو، پیشاپیش تلاش خود را برای فضا سازی و مرعوب ساختن دانشجویان آغاز کرد.

هم زمان با فضا سازی نماینده خامنه ای در روزنامه کیهان، مهدی زاهدی وزیر علوم دولت احمدی نژاد نیز وارد میدان شد تا طرح حکومتی کردن مراسم روز دانشجو را به اطلاع همگان برساند. زاهدی در گردهمایی روسای دانشگاه های سراسر کشور اعلام کرد: "مقام رهبری امسال برای اولین بار در روز ۱۶ آذر، در جمع دانشجویان دانشگاه علم و صنعت ایران حضور خواهند یافت".

او همچنین ادعا کرد: "عناصر ضدانقلاب، سال هاست که می خواهند به اشکال مختلف از برگزاری مراسم روز دانشجو سوء استفاده کنند و حضور مقام رهبری در این مراسم نویدی بر جلوگیری از دستیابی این افراد به اهداف ضد انقلابی شان به شمار می آید".

در کنار این حرکت ها، دولت احمدی نژاد نیز با اتکاء به تشکل های مزدور، جاسوس و شبه نظامی اش، از قبیل بسیج دانشجویی، انجمن اسلامی مستقل و ... تلاش خود جهت برگزاری یک مراسم دولتی دیگر در دانشگاه تهران را آغاز کرد. به راستی چرا؟

جمهوری اسلامی، دولت احمدی نژاد و وزیر علوم اش مهدی زاهدی، پس از سه دهه سرکوبگری علیه دانشجویان، انگار دوباره خود را در شرایط روزهای آغازین به قدرت رسیدن رژیم می بینند. مسلماً وزیر علوم دولت احمدی نژاد دیر از خواب بیدار شده است. مگر طرح حکومتی کردن روز دانشجو، بیش از یک دهه توسط دانشجویان مزدور و تشکل های وابسته به رژیم در دانشگاه های کشور دنبال نشد؟ آیا جمهوری اسلامی توانست ۱۶ آذر، را مصادره به مطلوب کند؟ رژیم با گزینش بسیجیان، پاسداران و حاکم کردن عوامل مزدور خود بر دانشگاه های کشور، یک دهه تلاش کرد تا دانشگاه و جنبش دانشجویی را نه تنها از خصلت ضد استبدادی و آزادی خواهانه اش باز دارد، بلکه بر این باور بود تا جنبش دانشجویی را به یکی از زانده های قدرت و حکومت نیز تبدیل کند. حاصل برای جمهوری اسلامی چه بود؟ آیا

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

آلمان
K . A . R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک
I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس
Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

هلند
Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کانادا
K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

I . W . A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره‌های فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۶۶
۰۰۴۴۸۷۰۱۳۸۲۵۷۲
۰۰۴۴۸۷۰۱۶۸۸۲۷۱

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیام‌گیر سازمان فدائیان (اقلیت):

۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR

Organization Of Fedaiian (Minority)
No 539 December 2008

شانزده آذر نماد مبارزه با استبداد است، نه تکریم ارتجاع و استبداد

یابی به اهداف ارتجاعی اش در دانشگاه‌های کشور باز مانده است، اما با سرکوب گسترده دانشجویان چپ و سوسیالیست در آذر ماه ۸۶، تلاش نمود تا ۱۶ آذر امسال را در دانشگاه تهران، به یک خیمه شب بازی حکومتی و تکریم از حاکمان مستبد تبدیل کند.

برای دست یابی به چنین هدفی، رژیم جدای از دنبال کردن سیاست سرکوبگرانه‌ی ثابت و همیشگی اش، تهاجمات جدیدی را نیز از دو زاویه دیگر علیه دانشجویان آغاز کرد.

نخستین اقدام رژیم پرونده سازی امنیتی علیه دانشجویان بود. در این زمینه روزنامه کیهان، که در نقش ارگان وزارت اطلاعات رژیم و پیشبرنده سیاست‌های سرکوبگرانه‌ی خامنه‌ای عمل می‌کند، زودتر از همه دست به کار شد. این روزنامه همزمان با فرا رسیدن روز دانشجو، بر حجم پرونده سازی خود علیه دانشجویان افزود.

روز شنبه نهم آذر، صفحه‌ای را به اتهام و پرونده سازی علیه دانشجویان اختصاص داده و طی آن ادعا کرد که، دانشجویان در صدد "براندازی نرم" حکومت هستند. و لذا برای پاکسازی دانشجویان منتقد و مقابله‌ی بیشتر با جنبش دانشجویی، مجدداً ضرورت یک ضد

در صفحه ۹

توطئه ضد انقلاب فرهنگی اردیبهشت ۱۳۵۹، با همین هدف شکل گرفت. تعطیلی دانشگاه‌ها به مدت دو سال و سپس گزینش پاسداران، بسیجیان و دیگر عوامل مزدور رژیم، در قالب تشکل‌های به اصطلاح دانشجویی، با همین هدف سازماندهی شد، تا با نام دانشجو، دانشجویان را سرکوب کنند، با ایجاد تشکل‌های جاسوس، مزدور و خودفروخته، آنهم تحت عنوان به اصطلاح تشکل‌های دانشجویی، هر نوع گرایش مستقل، نیمه مستقل و حتا دانشجویان منتقد را سرکوب، دستگیر و روانه زندان سازند، تا به زعم خود دانشگاه‌های کشور را نیز به مسجد، پادگان و در بهترین حالت به حوزه‌های علمیه تبدیل کنند. اما به رغم به کارگیری همه این تمهیدات، سرکوب‌ها، زندان و بگیر و ببندها، از آنجا که جنبش دانشجویی در کلیت خود، برخاسته از متن جامعه و شکل گرفته از فرزندان همین توده‌های مردم است، نه تنها رژیم را از دست یابی به اهدافش باز داشته، بلکه این جنبش تا کنون توانسته است با مقاومت، مبارزه و ایستادگی بر سر مطالبات آزادی خواهانه و برابری طلبانه اش قدم‌های بزرگی را نیز در جهت کسب هویت مستقل مبارزاتی اش بر دارد. به رغم اینکه جمهوری اسلامی تا کنون از دست



برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی در روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه هر هفته پخش می‌شود.

پخش این برنامه‌ها هر روز از ساعت ۸ / ۳۰ شب به وقت ایران خواهد بود. تکرار آن در ساعت ۲۳ همان شب و نیز ۷ صبح و ۱۲ ظهر روز بعد می‌باشد. در روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه برنامه‌های روزهای قبل پخش خواهد شد. هم زمان می‌توانید از طریق:

سایت رادیو دمکراسی شورایی www.radioshora.org

برنامه‌های رادیو را دریافت کنید

برای دریافت برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی از مشخصات زیر استفاده کنید:

نام:	Radioshora
ماهواره:	Hotbird 6
زاویه آنتن:	۱۳ درجه شرقی
فرکانس پخش:	۱۱۲۰۰ مگا هرتز
پولاریزاسیون:	عمودی
FEC	۵ / ۶
Symbol rate	۲۷۵۰۰

مشخصات پخش ماهواره‌ای برنامه‌های رادیو دمکراسی شورایی را به خاطر بسپارید و به دیگران نیز بگویید.

شماره پیام‌گیر صدای

دمکراسی شورایی:

۰۰۳۳۹۵۴۹۱۶۷۸۹

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار بباد حکومت شورایی